

سابقاً در همین کتاب آورده و گفته ایم که جیرون بن سعد عادی آنجا را بنا کرد و ستونهای مرمری آنجا آورد و ارم ذات العمد مذکور در قرآن همانست بخلاف آنچه از کعب الاخبار نقل کرده اند که وقتی بحضور معاویه بن ابی سفیان رسید و درباره ارم ذات العمد از او پرسید از بنای عجیب آن که همه طلا و نقره و مشک و زعفران است یاد کرد و گفت يك مرد عرب که دوشترش کم میشود بجستجوی آن برون میشود و بآنجا میرسد و نشانه های آن مرد را بگفت آنگاه به مجلس معاویه نگرید و گفت این همان مرد است، این اعرابی بجستجوی شتران گمشده خویش وارد ارم ذات العمد شده بود و معاویه کعب را جایزه داد و صدق گفتار و وضوح دلیل وی را بدانت است اگر حقا این خبر درباره ارم از کعب باشد نکوست اما از لحاظ نقل و جهات دیگر فاسد است و از ساخته های قصه پردازان است.

مردم درباره محل ارم ذات العمد اختلاف کرده اند بنظر بسیاری اخباریان از همه مطلعان اخبار و سرگذشت عربان قدیم و متقدمان دیگر که بنزد معاویه رفته بودند فقط خبر عبیدالله شریه درست بود که از روزگار سلف و حوادث و رشته های نسب آن سخن گفته بود کتاب عبید بن شریه معروفست و میان مردم متداول است.

بسیاری کسانی که از اخبار گذشتگان اطلاع دارند گفته اند این اخبار مجعول و خرافی است و کسان ساخته اند تا بوسیله روایت آن بشاهان تقرب جویند و با حفظ و مذاکره آن بر مردم زمانه نفوذ یابند و از قبیل کتابهایی است که از فارسی و هندی و رومی نقل و ترجمه شده و ترتیب تالیف آن چون کتاب هزار افسانه یعنی هزار خرافه است که خرافه را بفارسی افسانه گویند و مردم این کتاب را الف لیله و لیله یعنی هزار و یکشب گویند که حکایت ملك و وزیر و دختر او و کنیز دختر است که شیر زاد و دنیا زاد نام دارند و چون کتاب فرزه و شماش

که از ملوک و وزیران هند حکایت‌ها دارد و چون سندباد و کتابهای دیگر نظیر آنست .

مسجد دمشق پیش از ظهور مسیحیگری معبدی بزرگ بود و مجسمه‌ها و بت‌ها داشت و بر سر مناره آن مجسمه‌ها نصب شده بود و این معبد را بنام مشتری و بطالع سعد بنا کرده بودند آنگاه مسیحیگری بیامد و آنجا را کلیسا کردند و چون اسلام بیامد آنجا را مسجد کردند و ولید بن عبدالملک بنای آنرا استوار کرد ولی صومعه‌های آن تغییر نیافته و همان مناره‌های اذانت است که تا کنون بجاست در دمشق بنای عجیب دیگری بود که آنرا بریص می‌گفته‌اند و هنوز در وسط شهر بجاست و بروز کار قدیم شراب در آن روان بوده است و شاعران ضمن ستایش ملوک غسانی که از مارب و غیر مارب بوده‌اند از آن یاد کرده‌اند .

معبد انطاکیه بنام دیماس معروف است و در سمت راست مسجد جامع است آنرا با آجر معمولی و سنگ ساخته‌اند و بنائی عظیم است و در هر سال نورماه به هنگام طلوع در بعضی ماههای تابستان از یکی از درهای مرتفع آن بدرون میرود گویند دیماس را ایرانیان هنگام تسلط بر انطاکیه ساخته‌اند و از جمله آتشکده‌های ایشان بوده است .

مسعودی گوید : ابومعشر منجم در کتاب الالوف معبدها و بناهای بزرگی را که ضمن هر هزار سال در دنیا ساخته میشود یاد کرده است ابن مازیار شاگرد ابومعشر نیز در کتاب «المنتخب من کتاب الالوف» از آن سخن آورده است و کسانی که جلوتر یا عقبتر از ایشان بوده‌اند بسیاری از بناها و عجایب زمین را یاد کرده‌اند که از ذکر آن چشم پوشیدیم و هم از ذکر رسد صرف نظر کردیم که همان سد یاجوج و ماجوج است و مردم در باره چگونگی بنای آن نیز چون بنای ارم ذات‌العماد به ترتیبی که همین جا گفتیم و بنای اهرام مصر و نوشته‌های آن و طلسم خانه‌های صعید و دیگر شهرهای مصر اختلاف دارند و نیز اخبار مدینه العقاب را با آنچه

مردم درباره آن گفته‌اند که در دشتهای مصر در ناحیه واحه هادر سمت مغرب حبشه است و خبر ستونی که بر زمین عاد است و در یکی از فصول سال آب از آن فرود میاید و خبر مورچه‌ای که باندازه گرگ و سگ است و قصه سرزمین طلا که در دیار مغرب روبروی سلجماسه است و مردمی که آنجا در ماورای رود بزرگ بسر میبرند و معاملاتشان بدون مشاهده و گفتگو انجام میگیرد که کالا نزد ایشان گذارند و مردم صبح سوی کالای خود روند و میله‌های طلا را بینند که پهلوی هر کالا نهاده است و صاحب کالا اگر خواهد طلا را بردارد و کالای خویش را بگذارد و اگر خواهد کالای خویش را بردارد و طلا را بگذارد و این در سرزمین مغرب و در سلجماسه معروف است و تاجران از سلجماسه کالا بساحل رود برند و آن رودی بزرگ و پر آب است (در اقصای خراسان و مجاور دیار ترک قومی هست که بهمین ترتیب بدون مشاهده و گفتگو معامله میکنند و آنها نیز بر ساحل رودی بزرگ جای دارند) و خبر بئر معطله و قصر مشید که در ناحیه شحر از ولایت احقاف مابین یمن و حضرموت است و منفذهای چاه که بدهات و نواحی بالا و زیر آن ارتباط دارد و سخنانی که کسان در تاویل این آیه قرآن که از بئر معطله و قصر مشید سخن دارد گفته‌اند که آیا مقصود از قصر و بئر همین قصر و بنای موجود است یا نه و خبر قلاع یمن چون قلعه نسل و غیره و اخبار شهر رومیه و چگونگی بنای آن و معبدها و کلیساهای عجیب که آنجا هست و ستونی که ظرف مسین بر آن هست و در موسم زیتون از شام و جاهای دیگر زیتون آنجا برند و این را مرغان معروف بسودانی بچنگ و منقار برند و در ظرف مسین ریزند و بسبب آن زیتون و روغن - زیتون روم بیشتر شود بترتیبی که ضمن اخبار طلسمات از بلینوس و دیگران در کتاب اخبار الزمان آورده‌ایم و هم اخبار هفت خانه که در دیار اندلس هست و خبر شهر قلع و گنبد سرب که در بیابانهای اندلس است و خبر ملوک سابق آنجا و اینکه وصول بدانجا محال است و خبر فرستاده عبدالملک ابن مروان که آنجا فرود آمد و مسلمانانی

که چون از بالای بارو بدرون شهر مینگریستند خویشتن را پائین میافکندند و میگفتند که به نعیم دنیا و آخرت رسیده‌اند و خبر شهری که باروی آن از قلع است و در بیابانهای هند بر ساحل دریای حبشی است و اخبار ملوک هند که بدانجا نتوانستند رسید و دره ریگی که بطرف آن روانست و معبدهایی که در هندوستان برای بتان به شکل موجودات سماوی که گفتم از روزگار قدیم در آنجا مرسوم شده است ساخته‌اند و خبر معبد بزرگی که در دیار هند هست و موسوم به ادوری است و هندوان از نقاط دور بآنجا روند و شهری را وقف آن کرده‌اند و اطراف آن هزار اطاق است که در آنجا کنیزکانند که نبایدشان دید که این بت بنزد هندوان سخت محترم است و خبر بتخانه‌ای که در مولتان سند بر ساحل رود مهران هست و خبر سندان که کسری در دیار قرماسین دینور از توابع کوفه ساخته است و بسیاری از اخبار جهان و خواص نواحی و بناها و کوهها و بدایع مخلوق آن از حیوان و غیر حیوان از ذکر همه اینها صرف نظر کردیم که همه را در کتابهای سابق خود گفته‌ایم و هم میوه‌های خاص هر شهر را در قلمرو اسلام و ممالک دیگر و امتیازات اهل شهر را از لحاظ لباس و اخلاق و غذا و نوشیدنی و عادات و عجایب هر شهر گفته‌ایم و اخبار دریاها را با آنچه درباره اتصال آن یکدیگر و یکی بودن آبهایشان گفته‌اند و آفت‌ها که بهر دریا رخ میدهد و جواهرات خاص که در آن هست چون مرجان که بدریای مغرب پدید میاید و بدریاهای دیگر نیست و لولو که خاص دریای حبشی است سخن آورده‌ایم.

یکی از پادشاهان جهان مابین قلزم و بحر الروم راهی حفر کرداما بعلت بلندی قلزم و گودی دریای روم کار او انجام نگرفت و خدا عزوجل چنانکه در کتاب خویش خبر داده این را مانع اتصال دو دریا کرده است محلی را که از سمت دریای قلزم حفر کرده بود معروف به ذنب التمساح است و یکمیل تا قلزم فاصله دارد و پل بزرگی روی آن هست و کسانی که از مصر به حج میروند از روی آن عبور میکنند از این

دریا تا محل معروف به هامه که اکنون یعنی بسال سید و سی و دو ملك محمد بن علی مادرانی است خلیجی کشیده بود اما اتصال مابین بحر الروم و دریای قلزم سرنگرفت .

در حدود ولایت تنیس و دمیاط و دریاچه آن نیز خلیج دیگری حفر کرد که بنام زبر و خبیه معروف شد و آب از دریای روم باین خلیج و دریاچه تنیس تا محلی که بنام نغنعان معروف است پیش آمد و بنزد یکی هامه رسید و کشتیها از بحر الروم تا نزدیک این دهکده میرسید و از دریای قلزم در خلیج ذنب التمساح پیش میآمد و صاحبان کشتی محمولات خود را مبادله میکردند و حمل کالا از یک دریابد ریای دیگر آسانتر بود آنگاه بمرور زمان این راه کور شد و ریگ آنرا پر کرد .

رشید میخواست این دو دریا را بوسیله سمت بالای نیل از مجاورت حبشه و اقصای سعید بهم متصل کند اما نتوانست آب نیل را تقسیم کند همو میخواست از مجاورت فرما در ناحیه تنیس این منظور را انجام دهد بطوری که آب دریای قلزم بطرف بحر الروم جاری شود اما یحیی ابن خالد باو گفت رومیان مردم را از مسجد الحرام و هنگام طواف خواهند ربود زیرا کشتیهای رومی از بحر الروم بدریای حجاز میرسند و دستهها بجده میفرستند و مردم را از مسجد الحرام و مکه به ترتیبی که گفتیم میربایند و رشید از اینکار خود - داری کرد .

نقل میکنند که عمرو بن عاص وقتی در مصر بود در صدد اینکار بود اما عمر بن خطاب رضی الله عنه بسبب آنچه درباره رومیان و دستههایشان گفتیم او را منع کرد و این در زمان خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه بود که عمرو بن عاص مصر را گشوده بود . مابین دو دریا در مکانها و خلیجها که گفتیم آثار حفاری که ملوک سلف آغاز کرده اند نمودار است که میخواستند با اتصال دو دریا زمین

آباد و ولایت مرفه شود و مردم آذوقه بیشتر داشته باشند و بهر شهر آذوقه ای که آنجانیست حمل توان کرد و بسیار فواید و منافع دیگر بدست آید و خدا بهتر داند .

ذکر مختصر تاریخ
از آغاز عالم تا مولد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
و آنچه بدین باب مربوط است

در کتابهای سابق خود شمه‌ای از اختلافات کسان را در باره آغاز جهان و حدوث و قدم آن و نظریات مختلفی که داشته‌اند یاد کرده‌ایم و گفته‌ایم که طوایف هند و گروهائی از یونانیان و فلکیان و طبیعیان که پیرو آنها بوده‌اند قابل بقدم جهانند و تقریر فلکیان را آورده‌ایم که گویند حرکتی که اشخاص را پدید می‌آورد و روح در آنها می‌دمد وقتی مسافت يك دور را تا جائی که از آنجا آغاز کرده تمام کرد باز از آنجا می‌گذرد و همه اوضاع و اشخاص و صور و اشکالی را که در دور اول پدید آورده بود تجدید میکند زیرا علت و سببی که این چیزها از وجود آن پدید آمده بود چنانکه از اول بود تجدید شده است و با تجدید آن میبایست همه چیزهائی که قبلا وجود یافته بود دوباره وجود یابد و دنباله این گفتار طبیعیان را آورده‌ایم که گفته‌اند سبب پیدایش موجودات جسمانی و نفسانی حرکت و اختلاط طبایع است زیرا بنظر آنها طبیعت در آغاز کار بجنبید و در هم آمیخت و حیوانات و نباتات و دیگر موجودات جهان را پدید آورد آنگاه ترتیب نوالد را مقرر کرد زیرا از استمرار افراد عاجز بود و دوام آنرا بتوالد محول داشت طبایع از ترکیب بسادگی می‌رود و از سادگی به ترکیب باز می‌گردد و همین که مرکب همه مکنون خود را نمودار کرد چیزها بطرف سادگی می‌رود و کاینات

راه طی کرده را از نو آغاز میکند زیرا آنچه از اول موجب آن شده بود از نو وجود یافته است و میبایست با تکرار علت توابع آن نیز تکرار شود و چیزها به همان ترتیب پدید آید چون گیاه که در بهار نیروی آن زیر خاک بجنبد زیرا خورشید هنگام بهار بر اس الحمل میرسد و از اوج آغاز میکند و بسیر خود ادامه میدهد و خورشید علت اساسی زندگی نباتات است و دوباره میوه از درخت بترتیبی که سال پیش بود و در نتیجه سرما و خشکی زمستان از میان رفته بود پدید میشود زیرا علت وجود حرارت و رطوبت است و علت تباهی برودت و یبوست است و چون چیزها از حرارت و رطوبت به برودت و یبوست رود از وجود که مایه کمال آنست ببرد و به تباهی گراید و چون تباهی آن بنهایت رسد از وصول آفتاب بر اس الحمل وجود آن تجدید شود چنانکه در آغاز پیدایش داشته بود و از پستی تباهی بشرف وجود در آید اگر حواس مانع تغییر اجسام را ضبط میکرد و انتقالات آنرا از جایی بجایی ادراک توانست کرد عبور آنرا در دایره زمان مشاهده میکرد که از مرحله‌ای آغاز میکند و سوی آن باز میگردد و در محیط دایره باشکالی که با هم متناسب است جلوه میکند و اختلاف اشکال نتیجه اختلاف علل و اسباب است و این گروه در همین تقریر قضیه قدمت عالم را تصریح و توضیح کرده‌اند. بموجب تحقیق مسلم است که چیزهای موجود تابع یکی از دو ترتیب است یا آغاز و انتهای دارد یا بدون آغاز و انتهاست اگر بدون آغاز و انتها باشد میبایست اجزاء و قسمتهای آن نیز نامتناهی باشد و محدود زمان نباشد و مجموع آن نیز محصور زمان نباشد در صورتیکه بمشاهده معلوم است که اجزاء و قسمتهای اشیاء متناهی است و آغاز دارد و هر روز تازه خلقت‌های تازه بوجود می‌آید و از ریشه‌های موجود صورتهای نو نمودار میشود و این معلوم میدارد که چیزها متناهی است و در دایره متناهی وقوع مییابد و می‌بایست آغاز و انتها داشته باشد و این پندار که اشیا نامتناهی است و آغاز و انتها ندارد باطل و محال و بی‌اساس است اگر

چیزهای موجود آغاز و انتها نمیداشت میبایست چیزی از محل خود نگردد و از مرحله خود تغییر نیابد و تحول نباشد و تضاد از میان برخیزد و این محال است اگر چیزها متناهی بود اینکه میگوئیم امروز و دیروز و فردا معنی نداشت زیرا این زمانها چیزهای متناهی را معین میکند و آنچه را نیامده و آنچه را که آمده و رفته بحوزه خود میآورد با این تقریر قضیه تحول اشیا و حدوث اجسام روشن شد و این بدلیل مشاهده و عقل و تحقیق معلوم است وقتی مسلم شد که چیزها حادث است و از پس نبودن بوجود آمده است میباید موجدی داشته باشد که بخلاف اشیا شکل و صورت نداشته است زیرا وقتی عقل برای چیزی صورت قایل شد طبعاً وزن و اندازه نیز دارد و مثل و مانند نیز خواهد داشت و آفریدگار جل و عز والاثر از آنست که کلمات از ذات وی تعبیر کند و عقول وی را به دایره صفات محصور کند و با اشاره دریابد یا نهایت و سرانجام داشته باشد.

مسعودی گوید: اکنون بگفتگو درباره تاریخ جهان و گفتار اقوام درباره آن باز میگردیم سخن از حدوث جهان را از این جهت آوردیم که از گفته معتقدان قدمت و ازلیت جهان نیز یاد کرده ایم و گفتار هندوان را در این معنی در قسمتهای گذشته این کتاب آورده ایم.

به پندار یهودان عمر جهان شش هزار سال است و این را از شریعت گرفته اند نصاری نیز در باره عمر جهان گفته یهودان را پذیرفته اند گفته صابیان حرانی و کماری راضمن سخن یونانیان آورده ایم. مجوسان در این باب مدتی معلوم نکرده اند که به نفوذ قدرت و حیل هر مند که همان شیطان است قائل شده اند بعضی از آنها نیز چون ثنویان بامتزاح و خلاص معتقدند که دوران جهان پس از خلاصی از شرور و آفات تجدید میشود به پندار مجوسان از زمان زرادشت اسپیمان پیمبرشان تا اسکندر دوست و هشتاد سال بود، پادشاهی اسکندر شش سال بود و از پادشاهی اسکندر تا پادشاهی اردشیر پانصد و هفده سال بود و از پادشاهی اردشیر تا هجرت پانصد و شصت

و چهار سال بود بنا بر این از هبوط آدم تا هجرت پیمبر صلی الله علیه وسلم شش هزار و یکصد و بیست و شش سال بوده است باین ترتیب که از هبوط آدم تا طوفان دو هزار و دو بیست و پنج سال بود و از طوفان تا مولد ابراهیم خلیل علیه السلام یک هزار و هفتاد و نه سال بود و از مولد ابراهیم تا ظهور موسی بسال هشتادم عمر وی یعنی هنگامی که بنی اسرائیل را از مصر به بیابان برد پانصد و شصت و پنج سال بود و از خروج بنی اسرائیل تا سال چهارم پادشاهی سلیمان بن داود علیه السلام یعنی موقعی که بنای بیت المقدس را آغاز کرد سیصد و سی و شش سال بود و از بنای بیت المقدس تا پادشاهی اسکندر هفتصد و هفده سال بود و از پادشاهی اسکندر تا تولد مسیح سیصد و شصت و نه سال بود و از مولد مسیح تا مولد پیمبر صلی الله علیه وسلم پانصد و بیست و یک سال بود و از صعود مسیح که در سی و سه سالگی وی انجام گرفت تا وفات پیمبر صلی الله علیه وسلم پانصد و چهل و شش سال بود و از مبعث مسیح تا هجرت پیمبر پانصد و نود و چهار سال بود و وفات پیمبر ما صلی الله علیه وسلم بسال نهمصد و سی و پنج پادشاهی ذوالقرنین بود و از داود تا محمد صلی الله علیه وسلم هزار و هفتصد و دو سال و ششماه و ده روز بود و از ابراهیم تا محمد صلی الله علیه وسلم دو هزار و هفتصد و بیست سال و ششماه و ده روز بود و از نوح تا محمد صلی الله علیه وسلم سه هزار و هفتصد و بیست سال و ده روز بود بنا بر این مجموع تاریخ از هبوط آدم بزمین تا مبعث پیمبر صلی الله علیه وسلم چهار هزار و هشتصد و یازده سال و ششماه ده روز بوده و همه تاریخ از هبوط آدم بزمین تا کنون که سال سیصد و سی و دو و ایام خلافت المتقی بالله و اقامت او در رقه است پنج هزار و صد و پنجاه و شش سال است.

در قسمتهای گذشته این کتاب نیز شمه‌ای در باره تاریخ گفته‌ایم و آنرا تکرار نمیکنیم.

مجوسان در باره تاریخ قصه‌های دراز دارند که گویند پادشاهی ایشان

و طوایف دیگر که در گفتگوی آغاز و بنای جهان گفته‌ایم باز می‌گردد بعضی از آنها نیز بی‌قای عالم قائلند و گفته‌اند که آغاز و انجام ندارد بعضی گفته‌اند که انجام دارد اما آغاز نداشته است بعضی دیگر گفته‌اند که آغاز داشته است و انجام ندارد کیه شرح آنرا در کتابهای سابق خویش آورده‌ایم و از تکرار آن در این کتاب بی‌نیازیم که بنای ما بر اختصار و تذکار کتابهاست که پیش از این تألیف کرده‌ایم.

گروهی از محققان اسلام گفته‌اند «بدلیل معلوم شده که عالم حادث است و پس از نبود بوجود آمده است و موجود آن آفریدگار عزوجل است که آنرا از هیچ بوجود آورده و در آخرت نیز از هیچ بوجود می‌آورد تا وعده و وعید وی انجام شود که وعد و وعید وی راست است و کلماتش تغییر پذیر نیست. آغاز جهان از آدم بوده است اما شمار و اندازه سالها را ندانیم کسان در باره آغاز تاریخ اختلاف دارند قرآن از اوقات و چگونگی سالهای آن خبر نداده و تعیین آن از جمله مسائلی نیست که آراء بر آن متفق شود یا به دلیل عقل و تحقیق یا ادراک حواس که محسوسات را کشف میکند توان دریافت پس چگونه میتوان گفت عمر جهان هفت هزار سال است؟ خدا عزوجل بتذکار نسلهای هلاک شده فرموده است «و عا د و ثمود و اصحاب رس و نسلهای بسیار که مابین آنها بوده‌اند» و خدای تعالی جز درباره چیزی که واقعا بسیار باشد «بسیار» نمیگوید خدا در کتاب خویش از خلقت آدم و حکایت او و پیمبران پس از وی سخن آورده و از کیفیت خلقت خبر داده اما مقدار سالها را نگفته تا چنانکه از مطالب مذکور مطلع شده‌ایم از آن نیز مطلع شویم. بخصوص که میدانیم فاصله میان ما و آدم مورد اختلاف است و شهرها و ملوک و عجایب بسیار در جهان بوده است و ما نمیتوانیم چیزی را که خدا عزوجل معلوم نکرده معلوم کنیم.

گفتار یهودان نیز قابل پذیرفتن نیست زیرا قرآن تصریح کرده که آنها کلمات

را تحریف میکنند و حق را با وجود آنکه میدانند نهان میدارند و منکر پیمبران بوده و معجزات و آیات و دلایل و نشانه‌ها را که خدا عزوجل بدست عیسی بن مریم و بدست پیمبر مامحمد صلی الله علیه وسلم نمودار کرده نپذیرفته‌اند خدا عزوجل بما خبر داده که اقوامی را بسبب انکار پروردگار هلاک کرده است چنانکه او عزوجل فرماید «حادثه رخ دادنی، چیست؟ ثمودیان و عادیان حادثه ویران کننده را تکذیب کردند اما ثمودیان به صیحه خارق العاده هلاک یافتند اما عادیان بیاد سخت طوفانی هلاک یافتند» تا آنجا که گوید «ایا باقیمانده‌ای از آنها می‌بینی!» بعلاوه پیمبر فرموده «آنها که رشته نسب تعیین میکنند دروغ میگویند» و فرمود که نسب را فقط تا معد پیرند و از آن بالاتر نبرند که میدانست دور آنها بوده و قوم‌ها بوده‌اند که گذشته وفانی شده‌اند. اگر نبود که نفوس بتازه راغبتر است و نوادر را دوستتر دارد و بسخن کوتاه مایلتر است از اخبار متقدمان و سرگذشت ملوک گذشته بسیاری مطالب را که در این کتاب نیآورده‌ایم یاد می‌کردیم اما در اینجا فقط نکات آسان را باختصار نه مشروح آورده‌ایم که در همه این مسائل بر تالیفات سابق خود تکیه داشته‌ایم و چون خداوند عزوجل کیفیت و حقیقت نیت را بداند انسان را یاری کند تا از خطر سالم ماند.

ما در این کتاب در حدود طاقت و امکان و اختصار از هر رشته علم و هر باب ادب شمه‌ها آورده‌ایم که هر که بنگرد بشناسد و هر که به بیند از آن تذکار جوید. اکنون که خلاصه مسائلی را که از علوم و اخبار جهان مورد حاجت مبتدی و منتهی است یاد کردیم نسب پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم و مولد و مبعث و هجرت و وفات او را با ایام خلیفگان و ملوک دوران بدوران تا وقت حاضر یاد میکنیم. بسیاری اخبار را در این کتاب نیآورده‌ایم بلکه از بیم تفصیل و ایجاد ملال با اشاره بس کردیم که خردمند نباید بنیه را بیش از طاقت آن بار کند و آنچه در خمیره نفس نیست از آن بخواهد که الفاظ باندازه معانیست و لفظ بسیار در

خور معنی بسیارواندك درخور اندك است و این مطالب بسیار مفصل است که قسمتی
جای قسمت دیگر را تواند گرفت و شمه‌ای نمونه همه تواند بود و الله تعالی
ولی التوفیق .

ذکر مولد و نسب پیامبر صلی الله علیه و سلم و مطالب دیگر مربوط باین باب

در کتابهای سابق خود آغاز تاریخ و خلافت جهان و اخبار پیامبران و ملوک و عجایب خشکی و دریا و کلیات تاریخ ایران و روم و قبط و ماههای روم و قبط و مولد پیامبر صلی الله علیه و سلم را تا مبعث وی با کسانی که پیش از رسالت بدو ایمان آوردند یاد کرده ایم سابقاً نیز در همین کتاب از کسانی که بدوران فترت مابین مسیح و او بوده اند سخن داشته ایم. اکنون از مولد او یاد میکنیم که طاهر مطهر اغرا زهر بود و نشانه های پیامبریش مکرر و دلایل نبوتش فراوان بود و پیش از بعثت شهادت ها در باره وی آمده بود.

وی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب ابن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادد بن ناخور بن سود بن یعرب بن یسجب بن نابت بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن ابن تارح یعنی ازربن ناخور بن ساروخ بن ارعواء بن فالغ بن عابر بن شالح بن ارفحشد بن سام بن نوح بن لکم بن متوشالح بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیت بن آدم علیه السلام بود.

این مطابق صورتی است که ابن هشام در کتاب المغازی والسیراز ابن اسحاق آورده است. صورتها درباره نامهای بعد از نزار مختلف است در يك صورت چنین

است که تزار پسر معد بن عدنان بن ادد بن سام بن یسجب بن یعرب بن همیسع بن صنوع بن یامد بن قیدر بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارح بن ناخور بن ارعواء بن اسروح بن فالغ بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح بن متوشلخ بن اخنوخ بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم بود .

در روایتی که ابن اعرابی از هشام بن کلیبی آورده تزار پسر معد بن عدنان بن ادد بن همیسع بن نبت بن سلامان بن قیدر بن اسماعیل بن ابراهیم بن خلیل بن تارح بن ناخور بن ارعواء بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ ابن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام بوده است .

در تورات هست که آدم علیه السلام نهصد و سی سال بزیست بنابراین میبایست هنگام تولد لمک که پدر نوح پیمبر علیه السلام بود آدم علیه السلام هشتصد و شصت و چهار ساله و شیث هفتصد و چهل و چهار ساله بوده باشند مطابق این حساب میباید مولد نوح پیمبر علیه السلام یکصد و بیست و شش سال پس از وفات آدم بوده باشد . پیمبر صلی اله علیه وسلم بترتیبی که یاد کردیم نهی کرده که در تعیین نسب از تزار تجاوز کنند پس میبایست در رشته نسب روی معد درنگ کنیم زیرا نسب شناسان بترتیبی که گفته ایم اختلاف کرده اند و عمل به امر و نهی پیمبر علیه السلام واجب است .

مسعودی گوید : در سفری که با روح بن ناریا دبیر ار میای پیمبر صلی الله علیه وسلم بقلم آورده نسب معد بن عدنان را چنین دیده ام : معد بن عدنان بن ادد بن همیسع بن سلامان بن عوص بن برو بن متساریل بن ابی العوام ابن ناسل بن حرا بن یلدارم بن بدلان بن کالح بن فاجم بن ناخور بن ماحی بن عسقی بن عنف بن عبید بن رعابن حمران بن یسن بن هری بن بحر بن یلخی بن ارعوابن عنفاء بن حسان بن عیسی بن اقتاد بن ایهام بن معصر بن ناجب بن رزاح بن ابراهیم خلیل علیه السلام .

ارمیا با معد بن عدنان خبرها داشت و در شام حکایتها داشتند که ذکر آن بدر از او میکشد و توضیح آنرا در کتابهای سابق خویش آورده ایم این رشته نسب را باینصورت نیز آوردیم تا اختلاف کسان درباره آن معلوم شود پیمبر از این جهت فرمود رشته نسب را از معد بالاتر نبرند که از اختلاف نسبهها و کثرت نظریات در باره این مدتهای دراز خبر داشت .

کنیه او صلی الله علیه وسلم ابوالقاسم بود شاعر در این باب شعری بدین مضمون گوید «خداوند از مخلوق خود نخبگان دارد . نخبه خلق بنی هاشمند و نخبه نخبه هاشم محمد است که نور است و ابوالقاسم است» نام او محمد و احمد و ماحی است که خدا گناهان را بوسیله او محو کند و عاقب و حاشر است که خداوند مخلوق را به تبع او محشور کند صلی الله علیه وسلم

تولد او علیه السلام عام الفیل بود و از عام الفیل تا سال فجار بیست سال بود فجار جنگی بود که ما بین قیس عیلان و بنی کنانه رخ داد که چون جنگ در ماههای حرام را حلال دانستند بدینجهت فجار نام یافت . کنانه پسر خزیمه بن مدر که عمرو بن الیاس بن مضر بن نزار بود فرزندان الیاس، عمرو و عامر و عمیر بودند عمر مدر که و عامر طابخه و عمیر قمعه لقب داشت و مادرشان لیلی دختر حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه بود که نامش خندف بود لقب اینان معروفتر شد و فرزندان الیاس بنام مادر خود معروف شدند قصی بن کلاب بن مره در این باب شعری گوید بدین مضمون «من و طایفه ام و پدرم هنگام جنگ هنگامی که بنام آل وهب بانك زنند صولت شدید و نسب والا داریم مادر من خندف است و الیاسم پدر» قریش بیست و پنج تیره بودند بنی هاشم بن عبد مناف، بنی المطلب بن عبد مناف . بنی الحارث بن عبد المطلب، بنی امیه بن عبد شمس، بنی نوفل بن عبد مناف، بنی الحارث بن فهر، بنی اسد بن عبد العزی بنی عبدالدار بن قصی که پرده داران کعبه بودند، بنی زهره بن کلاب، بنی تیم بن مره، بنی مخزوم، بنی یقظه، بنی مره، بنی عدی

بن کعب، بنی سهم، بنی جمح و تا اینجا قریش بطاح یعنی آنها که در داخل دره مکه مقام داشتند به ترتیبی که سابقاً در این کتاب گفته ایم تمام میشود. بنی مالک بن حنبل، بنی معیط بن عامر بن لوی، بنی تزار بن عامر، بنی سامة بن لوی، بنی ادرم که تمیم بن غالب بود، بنی محارب بن فهر، بنی حارث بن عبدالله بن کنانه، بنی عائذه که خزیمه بن لوی بود، بنی نباته که سعد بن لوی بود و از بنی مالک بود تا آخر قبایل قریش ظواهر به ترتیبی که در قسمتهای گذشته این کتاب ضمن سخن از مطیبان و دیگر قرشیان گفته ایم.

جنگ فجار در نتیجه تفاخر بکثرت عشیره و اموال رخ داد و در شوال پایان یافت و پیمان فضول پس از فجار بوجود آمد. یکی از شعرا گوید:

«ما ملوک خاندان شرف بودیم و بروز گاران حامی خاندان بودیم. چگونه را از همه قبایل قدغن کردیم و روز فجار از بدکاری جلو گیری کردیم» و هم خداهش بن زهیر عامری در این باب گوید. «مرا از فجار مترسان که فجار در حج چون بطحا رسوائی بار آورد» پیمان فضول در ذی قعدة بخاطر مردی از زبیدیمن بوجود آمد که او کالائی بعاص بن وائل سهمی فروخته بود و عاص در پرداخت قیمت چندان ماطله کرد که مایوس شد و هنگامی که قریش در اطراف کعبه در انجمن های خویش بودند بالای ابوقبیس رفت و شعری خواند و شکایت خویش را اعلام کرد و بصدای بلند همی گفت «ای مردان بکسی که کالایش را در مکه بستم گرفته اند و از یار و دیار دور است توجه کنید حرمت، خاص کسی است که حرمت نگهدارد و جامه بدکار خیانتکار حرمت ندارد» و قرشیان با همدیگر سخن گفتند و اول کس که در این باب کوشید زبیر بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بود آنگاه قبایل قریش در دارالندوه که محل حل و عقد امور بود فراهم آمدند و از جمله قریش که فراهم شدند بنی هاشم بن عبد مناف و زهره بن کلاب و تیم بن مره و بنی حارث بن فهر بودند و هم سخن شدند که حق مظلوم را از ظالم بگیرند و بنخانه عبد-

الله بن جدعان رفتند و آنجا پیمان بستند. زبیر بن عبدالمطلب در این باب گوید «هر که اطراف خانه هست میداند که ما مانع ظلم هستیم و از فنک دوری میکنیم» و ما اخبار پیمانها و فجارهای چهارگانه را که فجارالرجل (یا فجار بدر بن معسر) و فجارالقرد و فجارالمراة و فجاربراض که چهارم بود در کتاب الاوسط آورده ایم از فجارچهارم که جنگ شد تا هنگام بنای کعبه پانزده سال بود و از حضور پیمبر صلی الله علیه وسلم و مشاهده فجار چهارم تا وقتی که برای تجارت خدیجه بشام رفت و نسطورای راهب از صومعه خویش پیمبر صلی الله علیه وسلم را که با میسره بود بدید که ابری روی او سایه کرده بود و گفت این پیمبر است و این ختم پیمبر است از حضور فجار تا این وقت چهار سال و نه ماه و شش روز و تا وقتی که خدیجه دختر خویند را بزنی گرفت دو ماه بیست و چهار روز بود و از آن هنگام تا وقتی که شاهد بنای کعبه بود و در اختلاف قرشیان برای نصب حجرالاسود حضور یافت ده سال بود.

و قصه چنان بود که سیل کعبه را ویران کرده بود و پس از ویرانی يك آهوی طلا و زیورو جواهر از آن بسرقت رفته بود و قریش آنرا از پایه برچیدند. در دیوارهای کعبه تصویرها بود که بارنگهای جالب کشیده بودند از جمله تصویر ابراهیم خلیل بود که تیرهای فال را بدست داشت و مقابل وی صورت پسرش اسماعیل بود که بر اسبی سوار بود و مردم را به مشعرالحرام میبرد و فاروق یعنی کسی که فال بدو خوب را تشخیص میداد با گروهی از مردم ایستاده بود و برای آنها نصیب یابی میکرد و بجز این دو، صورت بسیاری از فرزندان ابراهیم و اسمعیل بود تا قصی بن کلاب که جمعا شصت صورت بود و با هر يك از صورتها خدای صاحب صورت و چگونگی عبادت و کارهای معروف وی نمودار بود. وقتی قرشیان کعبه را بساختند و بالا آوردند و چوبی را که برای بنا لازم داشتند از يك کشتی که دریا بساحل افکنده بود و پادشاه روم آنرا از قلمر مصر سوی

حبشه فرستاده بود تا آنجا کلیسایی بسازند خریداری کردند و چون بترتیبی که گفتیم بمحل نصب حجر الاسود رسیدند در این باب اختلاف شد که کی سنگ را بجای خود نصب کند و بدین ترتیب هم سخن شدند که نخستین کسی را که از در بنی شیبه وارد شود حکم خویش کنند نخستین کسی که از آن در درآمد پیمبر صلی الله علیه وسلم بود که او را بسبب وقار و رفتار درست و راستگوئی و پرهیز از زشتی ها و آلودگی ها بنام امین میخواندند پس او را در باره اختلاف خویش حکم کردند و بحکم وی رضایت دادند و او ردای خویش را پهن کرد و بقولی عباى طارونی بود و او علیه الصلاة والسلام سنگ را برداشت و میان عبا نهاد و بچهار تن از مردان قریش که سران قوم بودند یعنی عتبة بن ربیعہ بن عبد شمس بن عبد مناف و اسود بن عبدالمطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصى و ابو حه یفه بن مغیره بن عمرو بن مخزوم و قیس بن عدی سهمی بگفت تا هر کدام يك طرف آنرا بر گیرند و آنها عبا را با سنگ بلند کردند و از زمین برداشتند و بمحل نصب نزدیک کردند و او علیه الصلاة والسلام سنگ را برداشت و بجای خود گذاشت و همه قرشیان حضور داشتند این نخستین کار و فضیلت و حکم وی بود که نمودار شد . یکی از قرشیان که حضور داشت از رفتار آنها که مطیع کم سالترین خودشان شدند تعجب کرد و گفت «ای عجب از این قوم که اهل شرف و سروری و پیران و کاهلانند و کسی را که از همه کم سالتر و کم مالتر است سرور و حکم خویش کردند قسم به لات و عزی که بر آنها تفوق خواهد گرفت و نصیبها میان آنها تقسیم خواهد کرد و از این پس اهمیت و اعتباری بزرگ خواهد داشت » درباره این گوینده اختلاف کرده اند بعضی کسان گفته اند ابلیس بود که آنروز بصورت یکی از قرشیان که مرده بود در انجمن ایشان نمودار شد و پنداشتند که لات و عزی وی را برای آنروز زنده کرده اند بعضی دیگر گفته اند وی از سران و حکیمان و هوشیاران قوم بود وقتی قرشیان بنای کعبه را بی پایان بردند آنرا با ردای سران قوم که

بردهای یمانی بود بپوشانیدند و تصویر هائی را که در کعبه بود بدقت تجدید کردند .

از بنای کعبه تا وقتی که خداوی راضی الله علیه وسلم مبعوث گردید پنجاه سال بود و از مولدش تا روز مبعث چهل سال و یکروز بود در باره مولد وی صلی الله علیه وسلم آنچه بصحت پیوسته اینست که پنجاه روز پس از آنکه اصحاب فیل سوی مکه آمدند تولد یافت آمدن آنها به مکه روز دوشنبه سیزده روز مانده با آخر محرم سال هشتصد و هشتاد و دوم از روز کار ذوالقرنین بود و آمدن ابرهه به مکه هفدهم محرم سال دویست و شانزدهم تاریخ عرب بود که از حجة الغدر آغاز میشود و سال چهارم ملك كسری انوشیروان بود .

تولد او علیه الصلاة والسلام هشتم ربیع الاول همان سال در مکه در خانه ابن یوسف بود که بعدها خیزران مادر هادی ورشید آنجا مسجدی ساخت. پدر وی عبدالله غایب بود که بشام رفته بود و در بازگشت بیمار شد و در مدینه از جهان چشم پوشید و هنوز پیمبر در شکم مادر بود در این باب اختلاف است بعضی ها گفته اند وی یکماه پس از تولد پیمبر وفات یافت بعضی دیگر گفته اند وفاتش بسال دوم تولد پیمبر بود .

مادر وی آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بود. بسال اول تولد او را به حلیمه دختر عبدالله بن حارث دادند که شیرش دهد بسال دوم که او در طایفه بنی سعد بود عبدالمطلب شعری بدین مضمون گفت :
« خدا را سپاس که این غلام پاکیزه را بمن داد که در گهواره پیشوای کودکان است او را بخانه که رکنها دارد پناه میدهم »

بسال چهارم تولدش دوفرشته شکم او را شکافتند و قلبش را برون آوردند و بشکافتند و پاره خون سیاهی از آن برون آوردند آنگاه شکم و قلب او را با برف بشتند و یکی از آنها بدیگری گفت « او را با ده تن از امتش همسنگ کن »

و چون همسنگ کردوی سنگین تر بود و همچنان بیفزود تا بهزار رسید و گفت
 «بخدا اگر او را با همه امتش نیز همسنگ کنی سنگین تر است»

مادر رضاعی او حلیمه بسال پنجم و بقولی در آغاز سال ششم او را بنزد
 مادرش آورد در این وقت پنجسال و دو ماه و ده روز از عام الفیل گذشته بود. بسال
 هفتم تولد وی مادرش او را برای زیارت دائیهایش همراه برد و در ابوا وفات
 یافت و ام ایمن پنجروز پس از مرگ مادرش او را بمدینه آورد.

بسال هشتم تولد وی جدش عبدالمطلب وفات یافت و ابوطالب عمویش او را
 بخانه خود برد وزیر سرپرستی وی بود. سیزده ساله بود که با عموی خود بشام
 رفت پس از آن برای تجارت خدیجه دختر خویند با غلام او میسره بشام رفت در
 این وقت بیست و پنجساله بود.

مسعودی گوید و شرح این باب را در کتاب اخبارالزمان و اوسط آورده ایم.

ذکر مبعث او صلی الله علیه وسلم و حوادثی که تا هجرت بود

آنگاه پنجسال پس از بنای کعبه به ترتیبی که گفتیم خداوند رسول خویش را مبعوث کرد و به شرف پیمبری اختصاص داد در این وقت چهل سال تمام داشت و سیزده سال در مکه ماند که مدت سه سال دعوت وی مخفی بود خدیجه دختر خویند را در بیست و پنجسالگی بزنی گرفت و هشتاد و دو سوره قرآن در مکه بدو نازل شد و بقیه بعضی از این سوره‌ها در مدینه نزول یافت. نخستین قسمت قرآن که نازل شد «اقرا باسم ربك الذی خلق» بود و جبریل صلی الله علیه وسلم شب شنبه و پس از آن شب یکشنبه نزد وی آمد و روز دو شنبه در باره رسالت با وی سخن گفت و این در کوه حرا بود و نخستین جایی که قرآن نازل شد همانجا بود و اولین سوره را تا «علم الانسان ما لم يعلم» با او بگفت و بقیه آن بعدها نازل شد باو خطاب آمد که نماز را دو رکعت دو رکعت مقرر کند و بعدها مامور شد که نماز را کامل کند در سفر همان دو رکعت ماند و نماز غیر مسافر افزوده شد.

مبعث او صلی الله علیه وسلم بسال بیستم پادشاهی خسرو پرویز و سال دویستم پیمان ربذه و سال شش هزار و صد و سیزدهم هبوط آدم علیه السلام بود. این تاریخ را از یکی از حکیمان عرب که در صدر اول اسلام میزیسته و کتابهای سلف را خوانده بود نقل کرده اند که از آنجا استخراج کرده و ضمن قصیده‌ای مفصل در این باب گوید «بسال شش هزار و یکصد و سیزده خدا او را به پیمبری ما فرستاد که راهنمای طریق بود»

در باره اسلام علی بن ابیطالب کرم الله وجهه خلاف است بسیاری کسان گفته اند او هرگز چیزی را با خدا انباز نکرده بود تا از نو مسلمان شود بلکه در همه کار خویش تابع پیمبر صلی الله علیه وسلم بود و بدو اقتدا میکرد و بهمین ترتیب بود تا بالغ شد و خداوند او را معصوم داشته و هدایت کرده و چون پیمبر خویش توفیق عصمت داده بود که آنها مجبور و ناچار از انجام عبادت نبودند بلکه از روی اختیار و دلخواه اطاعت پروردگار و فرمانبرداری و خودداری از منهیات او را برگزیدند بعضی نیز گفته اند وی اول کس بود که ایمان آورد و پیمبر او را که در معرض تکلیف بود باقتضای ظاهر «وانذر عشیرتک الاقربین» دعوت کرد و از علی آغاز کرد که از همه کسان بدو نزدیکتر بود و بهتر اطاعت میکرد بعضی دیگر جز این گفته اند و این موضوعی است که مردم شیعه در باره آن اختلاف کرده اند و هر يك از فرقه هائی که درباره امامت قائل به نص و تعیین بوده اند بگفتار خود دلایلی آورده اند و هر گروه درباره چگونگی اسلام و سن او در موقع مسلمانی طریقه ای را پسندیده اند و ما این مطلب را در کتاب الصفوه فی الامامه و کتاب الانتصار و کتاب الزاهی و دیگر کتابهای خودمان که در این معنی بوده است با شرح و تفصیل آورده ایم .

پس از آن ابوبکر رضی الله عنه اسلام آورد و قوم خویش را باسلام خواند و عثمان بن عفان و زبیر بن عوام و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبیدالله بدست او مسلمان شدند که آنها را پیش پیمبر صلی الله علیه وسلم آورد و همگی اسلام آوردند و این گروه در مسلمانی از دیگر کسان سبق داشتند یکی از شاعران صدر اسلام در باره ایشان گفته است :

«ای که از بهترین بندگان میپرسی با شخص دانا و بینا بر خورد کرده ای
بهترین بندگان همگی از قریش بودند و بهترین قرشیان مهاجران بودند و بهترین
مهاجران متقدمان بودند و هشت نفر یاران وی بودند علی و عثمان و آنگاه زبیر
و طلحه و دوتن از بنی زهره و دو پسر مرد که در جوار احمد خفته اند و قبرشان

پهلوی قبر اوست و هر که پس از آنها فخر میکند در قبال اینان از فخر او یاد نکنید، در باره اولین کسی که اسلام آورد اختلاف کرده اند بعضی گفته اند ابوبکر صدیق از همه کسان زودتر مسلمان شد و ایمان آورد آنگاه بلال بن حمامه آنگاه عمرو بن عبسسه. بعضی دیگر گفته اند اولین کس از زنان که مسلمان شد خدیجه بود و از مردان علی بود بعضی دیگر گفته اند اول کسی که مسلمان شد زید بن حارثه پسر خوانده پیمبر صلی الله علیه و سلم سپس خدیجه سپس علی کرم الله وجهه بود و ما در کتابهای خودمان که پیش از این نام برده ایم و در این معنی است نظر خویش را در این باب گفته ایم والله تعالی ولی التوفیق .

ذکر هجرت وی صلی الله علیه وسلم و حوادثی که در ایام او تا هنگام وفاتش بود

خدا عزوجل به پیمبر صلی الله علیه وسلم فرمان هجرت داد و جهاد را برای
مقرر فرمود و این سال اول هجرت بود و در همان سال که سال چهاردهم مبعوث بود
اذان نازل شد ابن عباس میگفت پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم چهل ساله بود که
مبعوث شد سیزده سال در مکه بود و ده سال در هجرت بود و هنگام وفات شصت و
سه سال داشت .

سال اول هجرت سال سی و دوم پادشاهی خسرو پرویز و سال نهم پادشاهی
هرقل پادشاه نصرانیت و سال نهم و سی و سوم از پادشاهی اسکندر مقدونی بود .
مسهودی گوید : ما چگونه خروج پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم را از
مکه و رفتن به غار و شتر اجاره کردن علی و خفتن وی را بجای پیمبر در کتاب
اوسط آورده ایم . پیمبر صلی الله علیه وسلم از مکه برون شد و ابوبکر با غلام
آزاد شده اش عامر بن فهیره همراه او بودند عبدالله بن اریقظ دلی نیز بلدشان بود
و او مسلمان نبود علی بن ابیطالب سه روز پس از پیمبر در مکه ماند تا آنچه را
که مامور بود بکسان بدهد داد سپس به او صلی الله علیه وسلم پیوست .

ورود پیمبر علیه الصلاة والسلام بمدینه روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول
بود و ده سال تمام آنجا بود وقتی او علیه الصلاة والسلام بمدینه رسید در قبا بر سعد
بن خیشمه فرود آمد و مسجد قبا را ساخت و روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه

و پنجشنبه در قبا بود روز جمعه چاشتگاه براه افتاد و مردم انصار طایفه بطایفه آمدند و هر گروه تقاضا داشتند پیش آنها فرود آید و مهار شترش را می گرفتند که انرا میکشید و میفرمود «بگذارید برود که مامور است» هنگام نماز بمحل طایفه بنی سالم رسید و با آنها نماز جمعه گذاشت و این اولین نماز جمعه بود که در اسلام بپا شد شمار کسانی که نماز جمعه با آنها کامل میشود مورد اختلاف است شافعی و گروهی دیگر با او گفته اند که بپا داشتن جمعه واجب نیست تا عده نماز گزاران چهل کس یا بیشتر باشد و کمتر از این کافی نیست و فقیهان کوفه و دیگران بخلاف او رفته اند.

نماز وی در دره ای بود که تا کنون بنام دره رانونا معروف است آنگاه بر شتر نشیست و يك راست برفت و کسی جلوش را نگرفت تا بمحل مسجد مدینه رسید این محل از دو طفل یتیم از طایفه بنی نجار بود شتر انجا زانو زد آنگاه کمی برفت و برگشت و زانو زد و بنخفت و پیمبر صلی الله علیه وسلم حکم آفرید کار و توفیق او را رعایت میکرد پس از آن از شتر فرود آمد و بنخانه ابو ایوب انصاری رفت وی خالد بن کلب بن ثعلبه بن عوف بن سحیم بن مالک بن نجار بود و یکماه در خانه او بماند تا محل مسجد را بخرید و مسجد را بساخت انصاریان اطراف او را گرفتند و از حضورش خرسند شدند و تاسف میخوردند که چرا زودتر یاری او نکرده اند صرمه بن ابی انس یکی از بنی عدی بن نجار ضمن قصیده ای در این باب گوید «ده و چند سال ما بین قریش بسر برد و تذکار دادمگر دوستی همدل بیابد و چون پیش ما آمد خدا دین وی را قوت داد و از شهر مدینه خرسند و خوشنود گشت ما با همه مردمی که او دشمنی دارد دشمنی میکنیم اگر چه دوست یکرنگ ما باشند»

هیجده ماه پس از اقامت مدینه روزه رمضان را مقرر فرمود و قبله را سوی کعبه معین کرد گویند سی و دو سوره قرآن در مدینه بدو نازل شد. آنگاه

بروز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال دهم هجرت مقارن همان ساعتی که وارد مدینه شده بود در منزل عایشه رضی الله عنها بجوار خدا پیوست و بیماری او دوازده روز بود . غزوات یعنی سفرهای جنگی وی صلی الله علیه وسلم که شخصا در آن شرکت داشت بیست و شش غزوه بود بعضی گفته اند بیست و هفت غزوه بود گروه اول رفتن پیامبر صلی الله علیه وسلم را از خیبر تا وادی القری یک غزوه گرفته اند و آنها که بیست و هفت غزوه بحساب آورده اند جنگ خیبر را یکی و رفتن بوادی القری را یکی دیگر گرفته اند زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی خیبر را گشود بی آنکه بمدینه باز گردد از آنجاسوی وادی القری رفت .

اول غزوه او صلی الله علیه وسلم از مدینه تا ودان بود که بنام غزوه ابوا معروف است آنگاه غزوه یسواط بناحیه رضوی بود آنگاه غزوه عشیره در ناحیه ینبع بود آنگاه غزوه بدر اولی بود که بتعقیب کرزبن جابر برون شد آنگاه غزوه بدر کبری یعنی بدر دوم بود که ضمن آن بزرگان و سران قریش کشته شدند و بعضی نیز اسیر شدند آنگاه غزوه بنی سلیم بود که تا محل معروف به کدر آبگاه بنی سلیم رفت آنگاه غزوه سویق بود که بتعقیب ابوسفیان تا محل معروف به قرقره الکدر پیش رفت آنگاه غزوه غطفان در ناحیه نجد بود و این غزوه بنام غزوه ذی امر معروف است آنگاه غزوه بحران بود که محلی در حجاز بالای فرع است آنگاه غزوه احد بود آنگاه غزوه حمراء الاسد بود آنگاه غزوه بنی نضیر بود آنگاه غزوه ذات الرقاع نجد بود آنگاه غزوه بدر آخرین بود آنگاه غزوه دومة الجندل بود آنگاه غزوه خندق بود آنگاه غزوه بنی قریظه بود آنگاه غزوه بنی لحيان بن هذیل بن مدر که بود آنگاه غزوه ذی قرد بود آنگاه غزوه بنی المصطلق خزاعه بود آنگاه غزوه حدیبیه بود که سر جنگ نداشت و مشرکان راه بر او بگرفتند آنگاه غزوه خیبر بود آنگاه سفر عمره القضا بود آنگاه فتح مکه بود آنگاه غزوه حنین بود آنگاه غزوه طائف

بود آنگاه غزوه تبوك بود .

و از این جمله در غزوه بدر واحد و خندق و بنی قریظه و خیبر و طایفو تبوك پیمبر صلی الله وسلم شخصا در جنگ شرکت فرمود . این گفته محمد بن اسحاق است و اقدی نیز در قسمت جنگیدن پیمبر صلی الله علیه وسلم در این نه جنگ با ابن اسحاق موافقت ولی افزوده که که پیمبر صلی الله علیه وسلم در غزوه وادی القری نیز جنگید و غلام وی موسوم به مدعم بوسیله تیری کشته شد و در روز غابه نیز جنگید و شش تن از مشرکان را بکشت و همانروز بود که محرز بن نضله را بکشت پس مطابق گفته اقدی وی در یازده غزوه و بگفته ابن اسحاق در نه غزوه شخصا جنگیده است از اینقرار جنگیدن در نه غزوه مورد اتفاق هر دو است و اقدی بترتیبی که گفتیم بیشتر گفته است . گویند اولین غزوه‌ای که وی شخصا در آن جنگید ذات‌العشیره بود .

متقدمان اهل سیرت و خبر در تعداد سریه‌ها یعنی دسته‌های جنگی که فرستاد اختلاف دارند گروهی گفته‌اند که عده سریه‌های او از وقتی بمدینه آمد تا هنگام وفات سی و پنج بود محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود گفته است: حارت برای من نقل کرد و گفت ابن سعد برای ما نقل کرد و گفت محمد بن عمرو و اقدی گفت سریه‌های پیمبر چهل و هشت بود و بقولی سریه‌های او صلی الله علیه وسلم شصت و شش بود .

پیمبر صلی الله وسلم هنگام وفات بترتیبی که در اول این باب از قول ابن عباس بگفتیم شصت و سه ساله بود و جز فاطمه علیها السلام فرزندی بجاتگذاشت فاطمه نیز چهل روز بعد از او و بقولی هفتاد روز پس از او در گذشت و جز این نیز گفته‌اند .

علی ابن ابیطالب یکسال پس از هجرت و بقولی کمتر از این با فاطمه علیها السلام ازدواج کرد .

اولین زنی که پیمبر با وی ازدواج کرد خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قسی بود که سه سال پس از مبعث در ماه شوال وفات یافت (کذا) پیمبر پنجاه و یکسال و هشت ماه و ده روز داشت که به معراج رفت وفات عمویش ابوطالب که نامش عبد مناف بن عبدالمطلب بود سه روز پس از وفات خدیجه رخ داد که در آنوقت هفتاد و چهار سال و هشت ماه داشت گویند ابوطالب نام وی بود. پس از وفات خدیجه پیمبر با سوده دختر زمعه بن قیس بن عبدود بن نضر بن مالک بن حسل ازدواج کرد دو سال پیش از هجرت و بقولی پس از وفات خدیجه با عایشه رضی الله عنها ازدواج کرد و هفت ماه و نه روز پس از هجرت با وی عروسی کرد سایر همسران وی را در کتاب اوسط آورده ایم و از تکرار آن بی نیازیم.

جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت کرده که گفت «خدا عز وجل محمد صلی الله علیه وسلم را ادب آموخت و ادب نکو آموخت و فرمود بخشنده باش و به نیکی وادار کن و از سبکسران روی بگردان» و چون بدین مقام رسید فرمود «تو خوئی بزرگ داری» و چون آنچه را خدا مقرر فرموده بود پذیرفت خدا فرمود «هر چه را پیمبر آورد بگیرد و هر چه را نهی فرمود رها کنید» و از طرف خدا تعهد بهشت میکرد و خدا رفتار او را تایید کرده بود.

عده زنانی که گرفت پانزده بود که با یازده زن عروسی کرد و با چهار تا عروسی نکرد و هنگام مرگ نه زن داشت.

مسعودی گوید: در مقدار عمر او علیه السلام اختلاف کرده اند روایتی را که در این باب از ابن عباس آورده اند سابقا گفته ایم روایت مذکور را حماد بن سلمه از ابو حمزه از ابن عباس نقل کرده. از یحیی بن سعید نیز روایت کرده اند که از سعید بن مسیب شنیده بود که میگفت «وقتی قرآن به پیمبر خدا صلی الله

علیه وسلم نازل شد چهل سه ساله بود ده سال در مکه و ده سال در مدینه اقامت داشت و هنگام وفات شصت و سه ساله بود بهمین گونه از عایشه نیز نقل کرده‌اند که گفت «پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم هنگام وفات شصت و سه ساله بود» در روایت دیگر از ابن عباس آورده‌اند که پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم هنگام مرگ پنج‌جاه و هشت سال داشت .

ابن هشام نیز بهمین گونه یاد کرده گوید : علی بن زید برای ما از یوسف بن مهران از ابن عباس روایت کرده و قتاده از حسن ازدعبل یعنی ابن خنظله نقل کرده که پیمبر صلی الله علیه وسلم هنگام وفات پنج‌جاه و هشت سال داشت . بقولی هنگام وفات شصت سال داشت و این را از ابن عباس و عایشه و عروة بن زبیر نیز نقل کرده‌اند. حماد گوید عمرو بن دینار از عروة بن زبیر برای ما نقل کرد و گفت « پیمبر هنگام بعثت چهل ساله و هنگام مرگ شصت ساله بود » شبان از یحیی بن ابی کثیر از ابی سلمه نقل کرده که گفت عایشه رضی الله عنها و ابن عباس برای من نقل کردند که پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم هنگام بعثت چهل ساله بود ، ده سال در مکه و ده سال در مدینه توقف کرد و هنگام وفات شصت ساله بود صلی الله علیه وسلم .

این اختلاف را نقل کردیم تا هر که بکتاب مامین‌گرد بداند که ما از آنچه گفته‌اند بی‌خبر نبوده‌ایم و از آنچه یاد کرده‌اند چیزی را وا نگذاشته‌ایم و شمه‌ای از آنرا که میسر بوده با رعایت اختصار با اشاره گفته‌ایم . اما آنچه از آل محمد علیه الصلاة والسلام شنیده‌ایم وی هنگام وفات شصت و سه سال داشته است و چون او را علیه الصلاة والسلام غسل دادند در سه جامه کفن کردند دو جامه صحاری و یک جامه حبره بود که در آن پیچیده شد و علی بن ابیطالب و فضل و قثم دو پسر عباس و شقران آزاد شده پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم داخل قبر شدند در باره مقدار پارچه کفن جز این نیز گفته‌اند و خدا چگونگی